

# در آغوش نور «۴»

---

تأثیر و بازتاب اعمال بشری در عالم هستی...  
هر آنچه را می‌کاریم، برداشت می‌کنیم

---

بتی جین ایدی

فریده مهدوی دامغانی

جایز قلم‌المللی ترجمهٔ سلسله ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان طلای افتخار ۲۰۰۳ از شهر راونو و ۲۰۰۲ از شهر فلورانس در ایتالیا

شهر و بند افتخاری راونو در سال ۲۰۰۵

نشان لیاقت «کمن و اثره» از ایتالیا در سال ۲۰۰۶

مترجم برگزیدهٔ جشنوارهٔ فارابی ۱۳۹۲

---

نشر ذهن‌آویز

تهران، ۱۳۹۷

BETTY JEAN EADIE

سرشناسه: ایدی، بی جین، - م.  
عنوان و نام پدیدآور: در آغوش نسلور ۴: تأسیس و بسازتاب اعمال بشری در عالم هستی...  
مشخصات نشر: تهران: ذهن آویز، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص.  
شابک: 978-600-118-243-3

وضعیت فهرست نویسی: فیا  
پادداشت: عنوان اصلی: The ripple effect: our harvest  
موضوع: رویدادهای تحول بخش زندگی - جنبه های مذهبی - مسیحیت - تجربه دوم برگ  
شماره افزوده: مهدوی دامغانی، فریده، ۱۳۲۲ - مترجم.  
رده بندی کنگره: BL ۷۳ / ۱۳۹۷ الف ۱۳  
رده بندی دیویی: ۲۹۱/۲۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: 0219206

این کتاب ترجمه ای است از:

THE RIPPLE EFFECT

our harvest

در آغوش نور ۴

by

BETTY JEAN EADIE

OLD LEAF PRESS - 1992

آماده سازی و اجرا: پژمان آرایش

طرح جلد: سوگل علمی

مدیر تولید: عماد درنایی

چاپ قبلی، نهم نشر تیر - چاپ اول نشر ذهن آویز ۱۳۹۷

شماره نسخه های این چاپ: ۵۰۰

حق چاپ برای نشر ذهن آویز محفوظ است

با همکاری نشر تیر



چاپ: کاج / صحافی: پیکان

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار: ۷۷۳۵۴۱۰۵

قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

## سر سخن نویسنده

— ❦ —

امسال، بیست و ششمین سالگرد مرگ و تولد خود را جشن خواهیم گرفت ...

به گونه‌ای، وقایعی که به تجربه آن‌ها نائل گشتم، حال با گذشت زمان، ماهیتی باز هم واضح‌تر و روشن‌تر به دست آورده‌اند. به محض بازگشت به زمین، درمی‌یافتم که لازم است این تجربیات را در زمانی موعود با دیگران سهیم گردم. و نیز آن که پیام الهی و به ویژه عشق نامشروط خدای متعال، میلیون‌ها انسان را در روی زمین، به سوی خود جذب خواهد کرد. این پیام، در سال ۱۹۹۲ و با چاپ کتاب «در آغوش نور» به هر سو پخش گشت. سپس با جلد دوم که همانا «بیداری معنوی» نام دارد، باز هم شدت گرفت. آن کتاب نیز در سال ۱۹۹۶ چاپ و منتشر گشت. این پیام نیز به دست میلیون‌ها انسان در سراسر عالم رسیده است. کسانی که به نوبه خویش، می‌کوشند پس از فراگیری این تعالیم معنوی، قدرت عشق الهی را با سایر هموعانشان شریک و سهیم گردند. این همان تأثیر معمولی است که آن «حلقه‌های کذایی ...» بر روی سطح آب هستی، ایجاد می‌کند. تأثیری با زیباترین ظریف‌ترین و دقیق‌ترین شکل ممکن ...! حلقه‌هایی که موجب ایجاد شدن امواجی سرشار از انرژی مثبت شده است که همه، آکنده از عشق و محبت است! این وضعیت آن قدر ادامه می‌یابد تا سرانجام روزی این عشق، از سوی همه مردم عالم مورد تجربه قرار گیرد!

حقیقت این است که ما به هر کاری که مبادرت می‌ورزیم، بازتابی نیز از آن عمل پدید می‌آوریم؛ ما به دیگران تأثیر می‌گذاریم و دیگران نیز بر وجود ما، تأثیر می‌نهند. گاه این حلقه‌های کذایی موجود بر روی سطح آب زندگی، موجب پدیدار گشتن امواجی عظیم می‌گردند، به گونه‌ای که همه بشریت را در بر می‌گیرند و همه چیز را برای ابد، دستخوش تغییر و دگرگونی و تحول می‌کنند. گاه نیز تأثیرات آن‌ها آن قدر ناچیز و کوچک می‌شود که در این عالم خاکی، بسبب نانشناخته باقی می‌مانند. تأثیرات و بازتاب پدید آمده از سوی کتاب «در آغوش نور» و «بیداری معنوی» (در آغوش نور ۲) همچنان به کار خود مشغول‌اند، و اینک به شکل هزاران هزار نامه در روز، از سراسر عالم به نزد بازگشته‌اند! از همه نقاط عالم نامه‌های الکترونیکی، یا نامه‌هایی معمولی برایم ارسال می‌دارند و تماس‌های تلفنی

بی‌شعاری صورت می‌گیرد. من از این بابت، به راستی غرق در شادمانی و سعادت‌م و اغلب، به شدت منقلب می‌گردم از این که می‌نگرم تا چه اندازه موجب شده‌ام با نگارش این کتاب‌ها، زندگی بسیاری از انسان‌های این دوره از زمان را تحت‌تأثیر قرار دهم...

هر انسانی، با خواندن این کتب، به یکی از راز و نیازهایش با خدای متعال پاسخ دریافت کرده است، یا آن هم که به سوآلی که پیوسته از خود می‌کرده، پاسخ دریافت نموده است. هر روحی، در این عالم خاکی، با خواندن این کتاب، واکنش و بازتابی مشخص از طریق روح پاک و مقدس الهی دریافت داشته است، و به یکی از نیازهای زندگی‌اش، جوابی تسکین‌بخش یافته است. همچنان که انسان‌ها، به خواندن این مطالب می‌پردازند و احساس تشویق و آرامش می‌کنند رشد و پرورش معنوی و روحانی‌شان، همراه با قدرتی درونی افزایش می‌یابد؛ با افزایش این قدرت، آن‌ها به این نتیجه و بیش درونی دست یافته‌اند که خدای متعال، آن‌ها را برای سطح بالاتری از معنویت فراخوانده است تا به انجام بیش از پیش مأموریت خود در زمین، همت گمارند. میلیون‌ها نفر برایم نامه نوشته‌اند تا به من بگویند چگونه با پیروی و تبعیت از تعالیم این کتاب، و با اجرای اصولی که وابسته به نظام عالم هستی و بارگاه الهی است، توانسته‌اند زندگی خود را در زمین تغییر بخشند و رشد معنوی عظیمی را به انجام رسانند. برخی دیگر نیز هرگاه برایم نامه می‌نویسند تا از دردها و رنج‌ها و مصائب خود سخن بگویند و مرا همچون «سنگ صبور» خود بدانند...

به هر حال، دلیل اصلی هر آن چه باشد اکثر مردم با من وارد ارتباط شده‌اند، زیرا بنا به گفته خودشان، احساس می‌کرده‌اند که «باید» این کار را بکنند. اگر صرفاً تعداد معدودی از انسان‌ها برایم می‌نوشتند تا به من بگویند که خود را «موظف» می‌دانسته‌اند نامه‌ای برایم بنویسند، شاید زیاد به این موضوع نمی‌اندیشیدیم. اما آن هنگام که در سرآغاز هر نامه، جمله «بتی عزیزم، من خود را ناگزیر از نوشتن این نامه به شما حس کردم...» کم‌کم به نتیجه رسیدم که به راستی ارتباطی مهم و فراسوی عالم زمینی، در شرف شکل‌گیری است. یک چنین واکنشی نیز، در هنگامی که برای ایراد سخنرانی‌های گوناگون به شهرها و کشورهای متفاوت می‌روم، ایجاد می‌شود. آن هنگام که مردم احساس می‌کرده‌اند بنا به نیرویی



« نامرئی » خود را موظف می‌دانستند که به دیدنم بیایند. بسیاری تمایل دارند به من بگویند که به قدری نسبت به من علاقه دارند که به نظرشان می‌رسد مرا از دیرباز می‌شناخته‌اند. و آن هنگام که از هم خداحافظی می‌کنیم، احساسات اندوه واقعی و صادقانه از سوی همه ما در قلبمان تجربه می‌شود.

بله، نیک می‌دانم که عشق، حالتی مسری دارد، اما به نظرم می‌رسد که چیز دیگری نیز در شرف وقوع بوده است: واقعه‌ای که از دانشی آسمانی و عشق نشأت گرفته است. حقیقت، قدرتی بسیار والا و متعالی دارد، به ویژه آن هنگام که با آن رویارو می‌شویم. آن هنگام، بی‌درنگ نیازی در وجودمان حس می‌کنیم تا دست خود را به سوی کسی پیش ببریم که این حقیقت را به ما « تقدیم » داشته است. آن گاه، هنگامی که در می‌یابیم که این حقیقت، نمونه‌ای از عشق الهی است، نیاز و اشتیاق ما برای پیش آوردن دستمان - چه می‌گوییم؟! - روح و جانمان، برای نزدیک شدن به افرادی مشابه خودمان، ما را عمیقاً منقلب می‌سازد. ما را غرق در اشتیاق می‌کند. این به آن خاطر است که تجربیات معنوی و روحانی، به گونه‌اش شکل گرفته‌اند که همواره باید آن‌ها را با دیگری سهیم شویم. در تجربه شخصی خودم، حضرت مسیح به من فرمود که ما نباید حقیقت را پنهان کنیم. لازم است که آن را با هر انسانی که با او رویارو می‌شویم، در میان گذاریم، و از عجائب و شگفتی‌ها و زیبایی‌ها و اسرار الهی، چنان که به ما اعطا شده‌اند، سخن بگوییم.

ما همه از سوی ذات جلیل و اقدس الهی اشتیاق می‌یابیم تا دستمان را به طور مجازی پیش ببریم؛ و من اخیراً، علت این که چرا این خواسته و این نیاز، تا این اندازه شدید است، در وجودم دریافته‌ام. در سفری به واشینگتن دی سی، همچنان که محصور از افرادی غریبه و ناشناس بودم، و سوار بر هواپیمای جتی در ارتفاع شش هزار پا از روی زمین بودم، مشغول خواندن نامه فردی بودم که هرگز در عمرم ندیده و با او ملاقات نکرده بودم. اما عشقی که در سطور آن نامه احساس کردم، مرا بی‌اندازه تحت‌تأثیر خود قرار داد، و بی‌اختیار شروع به گریستن کردم. از سوی قلبم هیچ کاری ساخته نبود، مگر آن که خود را تسلیم امواج عشق و محبت و حقشناسی صمیمانه و خالصانه‌ای کند که در آن نامه، نسبت به خود احساس

می‌کردم. شاید باید از این امر معذب می‌شدم، اما قدرت وازگانی که بر روی آن کاغذ نوشته شده بود، مرا به محیط اطرافم بی‌توجه کرده بود. همان‌گونه که تاکنون باید حدس زده باشید، من فردی سراپا احساس هستم و کنترل احساساتم در برخی از موارد، کاری بسیار دشوار برایم می‌شود. به ویژه اگر در ارتباط با عشق باشد. اینک برای دقایقی، می‌کوشم آرامش درونم را بازیابم تا دیگر بار، این نامه را بخوانم و مطالب آن را با شما سهیم کردم.

پتی عزیزم، کتاب «در آغوش نور» شما، اخیراً بخش مهم از زندگی مرا شکل بخشیده است. به گمانم شایسته باشد که علت این امر را به شما توضیح دهم. مدتی پیش، من به عنوان دستیار خدماتی، در یک کلینیک دوران نقاهت وارد به کار شدم. در این نقطه است که زندگی‌ام، دستخوش تغییر و تحول بزرگی گشت. در آغاز کار، فعالیت در چنین اماکنی، بسیار دشوار و طاقت‌فرسا است. زیرا ناگزیریم به بیمارانی رسیدگی کنیم که یا در شرف مردن‌اند، یا آن‌هم که صرفاً از بیماری‌های مزمن در رنج و عذابند. بنابراین بسیاری از بیماران، در اشتیاق و آرزوی یافتن «سنگ صبوری» برای دودن دل کردن با وی به سر می‌برند... آن‌ها پیش از هر چیز به یک دوست، یا اندکی توجه محبت‌آمیز نیاز دارند. من به سرعت دریافتم که چنین کاری از دستم ساخته است، و می‌توانم آن‌ها را از آن‌ها بدان نیازمندند، برایشان فراهم آورم. به راستی احساس خوبی بود. دیدن افرادی که به صورت داوطلبانه به دیدن این افراد می‌آیند تا به آن‌ها یاری رسانند، بسیار دلگرم‌کننده است. من اینک خاطرهٔ مرد بخصوصی را در ذهن دارم. او مردی سیاه‌پوست بود که بنا به شکل و ظاهرش، گویی به یک تیم ورزشی معروف تعلق داشت. اندامی بسیار ثنومند و قامتی بسیار بلند داشت. اما قلبش از همهٔ قسمت‌های دیگر بدنش، بزرگ‌تر می‌نمود... نخستین باری که او را دیدم، با نهایت حیرت مشاهده کردم که از اتافی

به اتاق دیگر می‌رود، در حالی که کتابی را در دست دارد. آن کتاب، کتاب شما بود. او برخی از قسمت‌ها را برای بیماران اتاق‌های گوناگون می‌خواند ... این کار، قلب مرا در هم فشرد و به شدت متأثر شدم. او نیروی مغناطیسی بسیار عمیق و زیادی داشت، به ویژه با افرادی که مبتلا به بیماری‌هایی لاعلاج بودند. با ورود به هر اتاق، انرژی و قدرت نازه‌ای به ارمغان می‌آورد ...

روز بعد، حقوقم را گرفتم و یک نسخه از کتاب «در آغوش نور» شما را خریدم و بی‌درنگ غرق در مطالعه آن شدم. هرگز نخواهم توانست به شما بگویم این کتاب تا چه اندازه روی من و دیگران تأثیر عمیق نهاده است! ... یگانه چیزی که می‌دانم این است که این کتاب همواره در این مکان حضور دارد: همچون رنگین‌کمانی در کنارم گام برمی‌دارد، بدون آن‌که ذره‌ای، به فاصله‌ها و تفاوت‌ها، اهنتی دهد.

پس از خواندن کتاب شما و مطالعه آخرین صفحه زیبای آن، سؤال بسیار مهمی به ذهنم آمد: «در حال حاضر، چه فردی بیش از همه در این جا، از این کتاب منفعت خواهد برد؟» ناگهان نامی به ذهنم خطور کرد. من از همان نخستین لحظه‌ای که آن خانم بیمار به بخش ما منتقل شده بود، به سوی او جذب شده بودم. او جوان بود (در مقایسه با سایر بیماران آن جا) و در حدود شصت یا شصت و یک سال داشت. او مبتلا به سرطان ریه بود. به من گفته بودند که عمر زیادی نخواهد داشت، زیرا سرطان، به جریانِ خویش نیز وارد شده بود ...

بی‌صبرانه در انتظار هدیه کردن این کتاب به او بودم! آن روز، با اشتیاق به سرکار آمدم تا به اتاقش بروم، زیرا یقین داشتم که خدای متعال میل دارد که این کتاب، در اسرع وقت به دست او نرسد. اما آن هنگام که به اتاقش رسیدم، ناگهان از حرکت ایستادم و با دهانی باز، همچنان

بی حرکت بر جای ماندم: زیرا او نیز کتاب شما را در دست داشت و مشغول مطالعه آن بود! او گفت که دخترش این کتاب را به وی هدیه کرده است، و درست قصد داشت مطالبی را به من بگوید که من قصد داشتم به او بازگو نمایم...! باور کنید که غرق در حیرت شدم.

در طول هفته، او به من اعتراف کرد که دیگر به خواندن آن کتاب قادر نیست، زیرا قوه بینایی اش به شدت رو به وخامت رفته است. بنابراین به او پیشنهاد کردم که در روز تعطیلی ام به دیدن او بیایم و باقیمانده کتاب شما را برایش بخوانم.

روزی که از راه رسیدم، او در ایوانی که در بیرون اتاقش قرار داشت، نشسته بود. از باغی که در روبه رو وجود داشت، گل‌هایی چیده و مشغول تهیه کارت پستالی با گلبرگ‌های گل بود. او فصل «در آغوش نور» را در لابه‌لای صفحات کتاب علامت گذاشته بود تا از آن جا برایش شروع به خواندن کنم. من شروع به قرائت کردم. او همچنان که مشغول انجام کاردستی خود بود، به سخنان من گوش می‌داد. با رسیدن به آخرین صفحه این فصل، مرا از قرائت بیشتر متوقف ساخت و گفت: «چه قسمت زیبایی برای پایان بخشیدن این داستان...» کمی پس از آن روز، که ما در کنار هم، در آن باغ به سر بردیم، او بدرود حیات گفت.

چند روز بعد، دوستی با من تماس گرفت. این فرد، دوست عزیزی است که مدت‌ها بود خبری از او نداشتم. در دوران جوانی، دست به کارهای عجیب زیادی زده بود. او از آن دختران جوانانی بود که به انواع شب‌نشینی‌های شلوغ می‌رفت و مشروب می‌نوشید؛ و مطلبی که او بیان داشت، چیزی بود که پیش از همه برای من شگفتی‌آور بود. به ویژه آن هنگام که از سوی کسی مانند او بیان می‌شد! او گفت: «باید مطلبی را با تو در میان گذارم. من کتابی خوانده‌ام که تمام زندگی ام را دستخوش



تغییر و تحوّل کرده است.» او به توضیح دادن درباره این کتاب پرداخت، و این که تا چه اندازه، وی را متقلب ساخته و در نحوه اندیشیدنش، تأثیری ژرف بر جای نهاده بود. نام آن کتاب «در آغوش نور» بود ...

او پیش از آن که گوشی تلفن را بگذارد، به من گفت: «توصیه می‌کنم این کتاب را بخوانی! شاید بتواند تغییرات مثبتی نیز در زندگی تو ایجاد نماید ... یگانه چیزی که توانستم بگویم این بود که: «آه ... ایجاد کرده است ... ایجاد کرده است ...»

عشقی عمیق، برای هر یک از افراد این نامه، قلبم را در بر می‌گیرد. من دیگر هیچ یک از مسافران هواپیما را نمی‌دیدم، هیچ صدایی نمی‌شنیدم و هیچ احساسی از زمان یا پیشرفت مسیر سفرمان در وجودم تجربه نمی‌کردم. اگر این امکان برآید وجود می‌داشت، یقیناً در همان لحظه، به داخل آن نامه می‌خزیدم تا با آغوشی باز، آن‌ها را به سینه خود فشارم. این نامه، سرشار از عشق است. عشقی درخشان و نورانی ...! هدیه‌ای زیبا که زنی جوان با قلبی الهی، به من اهدا کرده است.

حضرت مسیح یک بار فرمود: «بگذارید تا نورتان، پشاییش سایر انسان‌ها به درخشش برآورد، تا آن‌ها بتوانند اعمال نیک شما را شاهد باشند و به ستایش و تسبیح از پدر آسمانی بپردازند.» (انجیل متی باب ۵ آیات ۱۶ - ۱۴) ...

به راستی این خانم، چه نمونه خوبی برای پخش و گستردن نور درخشان و باطنی خویش به شمار می‌رود ...! او به دنبال آوای قلبی‌اش پیش رفته، و این کار را با دست الهی به انجام رسانده است. موجودی که بی‌نوسه از وقت و عشق و محبت خود، به دیگران هدیه کرده است. او نیز بخشی از همان «حلقه‌های کدایی» بر روی سطح آب زندگی است. از حلقه‌هایی که خدای مهربان، در زمین ایجاد می‌کند تا موجب خیر و برکت و شادمانی دیگران گردند. این کار، با کمک عشق الهی که همچون قطراتی درخشان و بی‌وقفه است، بر روی بشریت سرازیر می‌شود تا با قدرت پاک، هرگونه ترسی را از میان بردارد.